

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده
شهر اسن - المان

قضا و قدر

در دیار بیکسی ، مرگ پدر
آتشی در سینه و ، بریان جگر
همچو سیمایی که ، مغز استخوان
آب سازد ، شست پا ، تا فرق سر
هر الم نابود و ، هر دردی دوا
تا قیامت ماند از این غم اثر
قدر بابا را نداند هیچ کس
گرچه باشد فاضل و صاحب نظر
کی شود از صد هزاران ، یک ادا
سُرمه چشمان شود گر ، خاک در
تا توانی ، خدمت والد نما
در دو عالم سرفراز و بهره ور
زخم کاری زدنم ، ناگهان
از مفاصل می جهد شور و شرر
در جوانی ، موی سر خاکستری
خیره چشمان و ، کمان گشته کمر
بحر طبعم ، آنچنان موج بود
باد و طوفان غرق بودی دور و بر
گرگ و کفتار و پلنگ از من فرار
حال گشته همچو آهو ، شیر نر
آنچه دل میخواست حاضر میشدی
یا به زور و یا رضا ، یا سیم و زر

خامه ای گر آمدی در دستِ من
محشری برپا ، ز هر زیر و زبر
فی البدیّه ، بار دیف ، و قافیه
نخلِ فرهنگ و ادب را بارور
بس فضای خاطرِ یاران ز نظم
مینمودم از وفا ، پُر مُشکِ تَر
از فصیحِ قوه نطق و بیان
می پریدم آسمان ، بی بال و پَر
شرق و غرب و در شمال و در جنوب
هر ژغندی بود ، ما را اسپ و خر
از بدیِ حادثه ، پای خرم
ناگهان لنگ و ولی ، من بیخبر
ماتمِ مرگِ پدر از یکطرف
هر برادر ، داده ما را جامِ زهر
یوسف اندر چه فتاد از دستِ که
قسمتِ ما ، گشته از او بیشتر
او جفا دید از برادر ها ، و ، ما
بر علاوه ، خویش و قوم و از پسر
خرمنِ هستیِ ما ، آتش زدند
آشنایان ، در سفر ، حتی حضر
هر که را دستی گرفتم از وفا
سوخت از ما ریشه و برگ و ثمر
ای دریغا ، قسمتِ ما اینچنین
شاید از حکمِ قضا و از قدر
همدمِ بلبلِ شدی زاغ و زغن
بادلِ پَر عُقده مانندِ حجر
طُعمه هر کرگسی لاشِ هوس
بر حلالِ لُقمه ، کی باشد نظر
بُوم دارد طعنه ها ، بر عندلیب
زانکه نبود در خورش ، کارِ دگر
کارِ تقدیر است و بیدادِ فلک
تا نصیبِ ما شدی ، این خیر و شر
« نعمتا » حرفِ دلت پنهان مکن
طبعِ تو شیرینتر از شهد و شکر